

نوشته: Fr. Rosenthal

ترجمه و تلخیص: علی اکبرخان محمدی

«راه و روش علمای مسلمین در طریق بحث علمی»

عنوان فوق تعلق دارد به کتابی از مستشرق و اسلامشناس نامدار جهان غرب «فرانتز روزنتال. Fr. Rosen Thal در زبان انگلیسی و با عنوان The technique and Approach of Muslim Scholarships که بزبان عربی نیز ترجمه و عنوان آن در عربی «سناهج العلماء المسلمین فی بحث العلمی» میباشد. راقم این سطور نظر به اشتهاار نویسنده و نیز نکات و دقایق ظریفی که بالاخص در باب نسخه‌های خطی در این نوشته بچشم میخورد براساس ترجمه عربی مذکور اقدام به ترجمه و تلخیص متن فوق نمود که حاصل آن نوشته آمده در زیر است.

۱- در فاصله حفظ و تدوین

شکی نیست که علم و موازین علمی در گذشته تاریخ جنبه روایتی و شفاهی میداشته و ما امروزه بهیچ وجه قادر بدرک اهمیت حفظ مطالب در آن اعصار نیستیم، اعصاری که نوشتن هنوز چندان رونقی نداشته و هنوز سخنی از صنعت چاپ و به تبع آن تعدد و تکثیر مطالب با این حجم وسیع نبوده. تازه اگر نسخه‌ای هم کتابت می‌شد آنچنان گرانبها می‌نمود که دور از دسترس تلقی میشود.

از باب همین تأکید بر روایت شفاهی و کراهت از ثبت مطالب است که به سقراط یا یکی از استادانش نسبت میدهند که گفته است: اگر راه دارم از اینکه ببینم افکارم بجای اینکه بر قلوب مردم زنده نگاشته شده باشد بر پوست گاو مرده‌ای بنویسند. با این وصف و علی‌رغم اهمیت روایت شفاهی مطالب در نزد مسلمین حداقل در قرون اولیه اسلامی باید اذعان کرد که بواقع بنیاد تمدن اسلامی بر مکتوبات علمای این دیانت نهاده شده است، و این مطلب از آنجا بشود سیرسد که دیده شده پاره‌ای از اشعار جاهلی قبل از اسلام تنها از طریق کتابت می‌توانسته بدست اعراب بعد اسلام رسیده باشد، و باز این در حالی است که می‌دانیم اعتماد اعراب بر روایت اشعار و بهمین قرار در باب تقلید اسور دینی تاچه پایه بوده است و حداقل در این ابواب همواره روایت را بر کتابت ترجیح می‌نهادند. از جانب دیگر شاهد هستیم که در حوالی قرون دوم و سوم هجری این امر برای مسلمین محرز گردیده بود که علوم و فنون باتفاق تمامی اجزاء و

عناصر شان تنها از طریق کتابت است که قابل بقا و دوام هستند. و بنا بر همین وقوف بوده که فی‌المثل اندکی بعد از این اوقات از زبان جاحظ می‌شنویم که: ادیب کسی است که کتابت را دوست داشته باشد. و همو باز از جمله در کتاب «الحيوان» قید می‌نماید: نزد یکی از علما بودم و از گفته‌های او برخی را می‌نوشتم و برخی را نانوشته رها می‌کردم. پس آن عالم سرا گفت: هر آنچه می‌شنوی بنویس که ارج آن مکان که سیاه می‌کنی و می‌نویسی بسی والاتراز آن مکانی است که سفید مانده (جاحظ، کتاب الحيوان، الجزء الاول، ص ۳۰)

۲- به دنبال نسخه‌های خطی

یکی از مشکلاتی که حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ خود نمائی نموده دسترسی به کتب خطی علمی نفیس بوده است. البته با در نظر داشتن اینکه چنین مشکلی در عصر قبل از چاپ بمراتب حادث‌تر بوده. گرچه در این اعصار تجارت کتاب و نسخه خطی رونقی تمام داشته و از همین طریق کتابخانه‌های فراوان با انبارهای سرشار کتب و آنهم کتب قطور و نفیس یافت می‌شده، معیناً این همه پاسخگویی نیاز علمای مسلمان که در حوزه‌های درسیشان همواره محتاج کتابهای فراوانتر و متنوعتر می‌شدند نبوده است.

کندی، فیلسوف شهیر عالم اسلام وقتی برای مدتی ناچار شد کتابخانه خود را از دست بدهد تأثیر عمده‌ای در آثار علمی‌اش پدید آورد، گرچه که این فقدان تنها برای مدت کوتاهی بود (نگاه شود کتاب مکافأة، ابن دایه، ص ۱۱۰)، و مشابه همین واقعه را از «حنین» نیز روایت کرده‌اند که حزن شدید ناشی از از دست دادن کتابخانه‌اش تأثیر قاطعی بر کار و آثار علمی او بجا گذاشت. و همینطور زمانی که حسن بن محمد بن حمدون (متوفی سنه ۶۰۸ هـ) ناچار گردید کتابخانه‌اش را بفروشد بکسی که برای تسلیت او آمده بود گفت: می‌بینی فرزندم! این نتیجه پنجاه سال عمر من است که در تحصیل صرف کرده‌ام (معجم الادباء، یاقوت، جزء سوم، ص ۲۱۰) براینهمه باید افزود کتابهایی که از نظر دینی محل تهمت بودند واقعاً نادرالوجود می‌نمودند و شخص برای یافتن آنها می‌بایست متحمل تلاش و زحمت فراوان گردد. همینطور برخی از کتابهایی که از یونانی‌بهری ترجمه شده بودند، و این در زمانی است که کتابهایی هم که محل تهمت نبودند باسانی یافت نمی‌شدند، مخصوصاً اگر میان عصر مؤلف و زمان ارجاع به کتاب فاصله‌ای می‌افتاد و تغلبات ایام و وقایع تعداد کتب در دسترس را بسیار قلیل و نادر می‌ساخت بویژه این امر بعد از حمله‌های بزرگ چون هجوم مغولان و تاتار و غیرایشان بسختی رخ می‌نمود. و باز از جمله امور معمول این بود که اسکان داشت کتابی در یک عصر معین نادرالوجود و در زمانی دیگر کثیرالوجود شود که این در نتیجه گمنام بودن مؤلف در عصری و شهرت یافتن او در عصر دیگری بوده، یا اینکه کتاب خود مشتمل بر مطلبی بی‌گردید که در عصر دیگر رواج می‌یافت. از این قبیل است آنچه «ابوحیان توحیدی» از قول «ابوبکر اخشیدی» روایت کند که

نیازمند مراجعه به کتابی از جاحظ با عنوان « کتاب الفرق بین النبی والمبتنی » گردید، و لهذا زمانیکه جهت فریضه حج بمکه رفت سنادی باجرت گرفت و در عرفات جار زد و از مردم راجع باین کتاب پرسید. ولیکن باوجودی که جمع عظیمی از مسلمین در آنجا حضور داشتند و کمتر مجمعی از مسلمین با آن عظمت ممکن است اثری از این کتاب پدید نیامد. ولیکن امروزه (عصر ابوحیان) این کتاب در دسترس هر کسی بوده و هر کتابخانه‌ای نسخه یا نسخی از آن را داشته و سن شخصاً پیش از یکصد نسخه از آن را دیده‌ام.

۳- مقابله با نابودی نسخ

بالطبع علمای مسلمین نیز پیش بینی این کمبودها و تطاول ایام و غیر آن در نسخ خطی را نموده‌اند و لذا جاحظ از قول موسی بن عیسی نقل میکند که: «در کتابخانه یحیی برسی و در مدارسش از هر کتاب سه نسخه یافت می‌شد (الحیوان، جاحظ، جزء اول، ص ۳۰) مضافاً باینکه هر کس درصدد جمع‌آوری دیوانی و یا کتابی نظیر آنچه گذشت بود ناچار می‌گردید نسخ متعددی برای مقابله و مقارنه در اختیار داشته باشد و هرچه تعداد این نسخ بیشتر بود تصحیح او کاسلتر می‌نمود، و لذا هر دانشمند به تعداد نسخ از یک کتاب که داشت افتخار می‌نمود، و از اینجاست که «سبکی» صاحب طبقات معروف از اینکه دو نسخه از کتاب «الذیل السمعی» را در اختیار دارد فخر می‌نمود (سبکی، طبقات، جزء چهارم، ص ۷۸)، و ابن حجر توضیح میدهد که «ابا محمد الصفانی» وقتی روایتی از صحیح بخاری می‌آورد نسخ متعدد از این کتاب را در اختیار داشته و «الصفانی» خود در حاشیه فقره‌ای گوید که این سورد را در هیچیک از نسخه‌ها ندیده مگر نسخه‌ای از استادش فارابی که آن را در میان نسخ متعدد معتبر شناخته است.

نظر بهمین کمبود کتب بوده که علمای آگاه تنها بذکر کتابهای تألیف شده در فنی قناعت میکردند، و یا فهرست کتب موجود در فنی را بدون اینکه خود دیده باشند بنقل از دیگری می‌آوردند. و حاصل اینکه کتابی که در تألیفات علمی سورد نیازش بوده همواره بسادگی بدستش نمی‌رسیده.

۴- معلومات و فواید اضافی که در نسخه خطی علاوه بر متن آن میتوان دریافت.

نسخه‌های خطی، علاوه بر آنچه که مشتمل بر متن تصنیف شده می‌گردند، محتوی معلومات و فواید اضافی و جنبی نیز هستند که غالباً برای دانشمند و مستبح غنیمت عظیمی به‌شمار می‌روند. از جمله دیده میشود در جوانب بعضی نسخ حواشی گرانبهایی یافت می‌گردد، یا همینطور آنچه در اوایل کتاب و بعضاً نیز در اواخر کتابت می‌شده است، و از آن جمله تواند بود اجازاتی که بر کتاب و یا تعلیمیه‌ای که بر جانبین نسخه می‌نوشته‌اند. از جمله مکانهایی که میتوان چنین سواردی را در آنان یافت داخل جلد نسخه است،

یا در صفحه‌ای که باصطلاح صحافان بدرقه‌گویند و آن صفحه سفیدی است غیر از کاغذ نسخه که در ابتدا و انتهای کتاب می‌گذاشته‌اند، یا حتی گهگاه بر روی جلد کتاب و احياناً در آغاز جزء کتاب و نظایر آن. این امر تا آنجاشایع است که گاه دیده شده از همین حواشی و پراکنده‌ها کتابی مستقل استخراج گردیده است. از باب مثل مقاطع مختلف کتاب «مصارع العشاق» از همین نوشته‌های اضافی و جنبی فراهم آمده است. (السراج، مصارع العشاق، ص ۳۰۵-۳۰۵). و نیز از همین راه و بواسطه آنچه که در پشت کتابش نوشته شده بود سیوطی دانست که راغب اصفهانی معتزلی نبوده است. و باز از جمله فواید آمده غالباً در جلد داخلی تواریخی است که احياناً بر این مکانها ثبت نموده و روشنگر حیات عالمی و عصر ادیبی بوده است.

از فواید جنبی دیگر نسخ خطی عباراتی است که غالباً نسخه نویسان برای معرفی مؤلف و دیگران بکار می‌برده‌اند، نظیر رحمة الله، غفر الله، اطال الله عمره و امده بالقوه که این اشارات دال بر این می‌گردد که مؤلف یا دیگری در زمان کتابت نسخه در قید حیات بوده یا سرده و موارد استفاده از این طریق در نسخه‌های خطی فراوان است. باز از همین گونه موارد است زمانیکه شخصی محقق قادر می‌گردد باین ترتیب اطلاعات ذیقیمت و منحصر بفردی از مؤلف نسخه و آثار و تالیفات دیگر او کسب نماید. بطور مثال در دانشگاه اکسفورد نسخه‌ای از نوشته‌های «ابن باجه» یافت شده که در آن اشاراتی است سببی بر اینکه نسخه حاضر از نسخه‌ای استنساخ گردیده که تعلق به القاضی حسن بن محمد بن محمد بن النظر (؟) داشته و در همان مقام فهرستی از نسخ تالیفات ابن باجه را آورده است که با دیگر تالیفات که متذکر آثار ابن باجه شده‌اند و از آنجمله نوشته ابن ابی اصیبعه در اخبار العلماء اختلافات کلی داشته و لذا باعث برمزید اطلاع در باب تالیفات این دانشمند گردید.

۵- آداب تصحیح متون و احترام روایت

جاحظ اولین کسی است که به اشکال در خواندن متون مغشوش اشاره نموده و گوید برای انسان راحت‌تر است که ده صفحه را بانثری زیبا و فکری عالی پر نماید تا اینکه غلطهایی را که مصنف در نوشته‌اش مرتکب شده کشف نماید، یادریابد که چه چیزهایی را از قلم انداخته است. (حیوان، جزء اول، ص ۳۸ به بعد). این مطلب در عین حال نشانگر آنست که جاحظ بر این اعتقاد بوده که تصحیح و دخل و تصرف در متون جایز نیست و هر نسخه چنانکه هست می‌بایستی باقی میمانده.

در اعصاری که نسخ خطی کاربرد داشته دقت و امانت در نقل نسخ از شروط اساسی بوده که رعایت آن از واجبات بشمار میرفته. گرچه نسخه نویسان و کاتبان گهگاه از این طریق منحرف می‌شدند، ولیکن کم بودند ناسیخانی که به عمد مرتکب خطا و اشتباه گردیده و یا قصد تغییر و تحریف در متن را نموده باشند. حتی دیده شده نسخه بردارانی که عجله داشته و این امر

ممکن بوده باعث بروز اشتباهاتی در نوشته‌شان گردد توضیح میدادند که فی‌المثل: من فرصت خواندن آنچه را که نوشته‌ام برای اصلاح خطاهایی که احیاناً مرتکب شده‌ام و در نسخه‌وارد گردیده نداشتم، و لذا مطمئن نیستم که نسخه خالی از خطا باشد، و این نیز بدان جهت بوده که من در نگارش بسیار عجله داشتم. از جمله شروطی که برای کاتب در کتابت یک نسخه قرار میدادند این بود که اغلاط کمتری مرتکب شود. ولی در عین حال علمای مسلمین باین امر هم واقف بودند که نسخه بردار هر قدر دقت بکار برد، و هر چه در توانائی دارد صرف‌کند باز ناگزیر خطاهایی در نوشته او راه می‌یابد. مثلاً این خلکان اعتقاد داشت پاره‌ای از متن کتاب مختصر این اثر از کتاب الانساب سمعانی ساقط شده است و این نه بواسطه مؤلف اصلی، یعنی سمعانی، بلکه بدین جهت بوده که نسخه مورد استفاده ابن‌اثیر افتادگی داشته، و یا این احتمال نیز هست که ابن‌اثیر هنگام استتساخ از کتاب مزبور چنانکه در نزد نسخه‌نویسان معمول است سطوری از کتاب را جا انداخته است (ابن‌خلکان، وفیات، جزء اول، ص ۴۸۵ به بعد).

و نیز علمای مسلمان باین امر واقف بودند که همواره نسخه‌هایی یافت می‌شود که بیشترین شباهت و نزدیکی را به متن اصلی دارا هستند، و لذا همواره بدنبال چنین نسخه‌هایی جهت استتساخ می‌گشتند، و بیشترین بها را در این بین به نسخه‌هایی میدادند که توسط خود مؤلف نوشته شده و یا نشان امضاء و توقیع مؤلف بر آنست. پس از آن بهای بیشتر تعلق داشت به نسخه‌هایی که یکی از شاگردان با صلاحیت و در حلقه درس استاد از او شنیده بود، و یا آنچه تحت نظر استاد فراهم آورده بود. و در نهایت آنچه مؤلف خود تصحیح نموده و اجازه داده باشد. پس اگر هیچیک از این جمله که ذکرشان گذشت مقدور نمی‌شد سعی بر این بود تا نسخه‌ای بدست آید که توسط کاتب مشهور و مورد اطمینانی نگاشته شده، یا نسخه‌ای که در دسترس شخص عالمی بوده و مورد استفاده او، یا حداقل اینکه چندتن از علما آن را دیده باشند. تنها اینچنین نسخه‌ای بود که متنش محل وثوق قرار می‌گرفت. و نیز گاه دیده شده که کاتب در ابتدای نسخه نوعی تعهد نسبت به صحت کتاب قائل گردیده است.

بسیاری از کتابهای خطی علمی که از علمای مسلمان بجا مانده است دارای تاریخ تألیف و احیاناً محل تألیف با انضمام غالباً تاریخ استتساخ و کتابت است. آنچه راهم که فاقد این مشخصات می‌باشد اکثراً فهرست‌نویسان با تواریخ تقریبی، نظیر اینکه گویند: «این نسخه‌ای قدیمی است» یا: «کتابت آن باز می‌گردد بعصر مصنف» مشخص کرده‌اند. در این میان آن نسخه‌هایی که گفته شده بخط مؤلف است در تاریخ و محل کتابتشان باید دقت بیشتری نمود، چرا که احتمال تقلب می‌رود. از جمله آنجا که چندین بار مکرر کرده این خط و تاریخ تعلق به مصنف دارد. ابن‌خلکان گوید در حاشیه‌ای که دستخط فارابی بر آن بوده خوانده است که این فیلسوف بزرگ یکصد بار کتاب نفس ارسطورا خوانده است. ولیکن حقیقت آنست که چنین حاشیه‌ای

از آن فارابی نبوده، نه در این نسخه که مورد اشاره ابن خلکان است و نه آن نسخه‌ای که در دانشگاه «اویسالا» موجود و گفته میشود تصنیف این فیلسوف است.

از اسور دیگری که به پژوهشگر نسخ خطی در ارزیابی صحت و اصالت نسخه خطی کمک می‌نماید ذکر کتابخانه ایست که نسخه در آنجا نگهداری می‌شده، و از اینجاست که علمای مسلمان از آنجمله «یونسی» و دنبال او «قسطلانی» به کتابخانه‌ای که در آنجا نسخ خطی صحیح بخاری را دیده‌اند که مورد استفاده قرار می‌گرفت اشاره کرده‌اند.

۶- خطاهای راه یافته در نسخ خطی موجود از بابت اشکال در خواندن خط عربی

آنچه غالباً دقت لازم در نسخ خطی را دچار خدشه می‌نموده اشکالاتی بوده که در خواندن خط عربی (و بطریق اولی فارسی- مترجم) پیش می‌آمده. از این جمله است تصحیفاتی که در نسخ روی میداده و این خود سببش است که اهل لغت متذکر آن شده و موارد فراوانی از این قبیل را نشان داده و درین باب حتی طرائف و ظرائفی نیز نقل می‌کنند. بعنوان مثال یکی از این موارد که «عسگری» (متوفی بسال ۳۹۶ ه.ق) در کتاب «تصحیف» خود آورده نقل می‌گردد. ماحصل سخن عسگری اینست که وی اعتقاد دارد امر تصحیف در لغاتی اتفاق می‌افتد که با شریعت اسلامی توافق ندارند. در کتاب «البیان والتبیین» جاحظ و در طی داستانی از «محمد بن سلام»، از «یونس بن حبیب» روایت شده که گفته بوده: «انی لم اسمع احداً ینطق بعبارۃ اجمل من تلک التی نطق بها النبی» و عسگری بر این عبارت می‌افزاید که مقصود باید «البتی» باشد نه «النبی» (که در اینصورت «البتی» نام شخصی قید شده که بزعم «ابن حجر» بسال ۱۳۳ ه. در گذشته- ابن حجر، تهذیب، جزء هفتم، ص ۱۵۳ و دنباله آن) چرا که در غیر آن تعلیل سخن باین صورت خواهد بود که کسی باشد بلیغ تراز نبی و این مجال و مخالف اعتقاد مسلمین است که گفته اند نبی افسح سردمان است. مع هذا علی رغم نظر عسگری از سیاق جمله در «البیان والتبیین» آشکار است که مقصود وی النبی بوده است نه البتی و حتی در چاپهای اخیر این کتاب بجای نبی رسول الله گذاشته‌اند که این اشتباه کاملاً رفع شود. در روایات منقول شفاهی از این قبیل تصحیفات فراوان وارد شده است و موارد متعدد دیگر نیز در منابع عرب یافت میشود که ذکر و برشمردن همه آنان طولانی می‌نماید*.

* در این باب داستانی بنظر راقم این سطور رسید که ذکر آن در عین حال خالی از طبعیت نیست. در روایات آمده که عمر بن عبدالعزیز به منشی خود دستور داد به حاکم مدینه بنویسد سخنان مدینه را احصا کند. منشی در نقطه گذاری غفلت کرد و بجای اینکه بنویسد *أحص المخنین بالمدينة، نوشت أخص...* بدین فرمان ابوبکر بن حزم عامل مدینه چند آنکه توانست آن افراد را گرفت و خصی کرد، چه اخص امر از خصاء و باین معنی است.

یکی دیگر از اشکالات در این طریق حروف و اسامی یونانی بوده که بعربی برگردانده شده اند و تلفظ اصل آنان برای اعراب مشکل و لذا اشکال تلفظی غریبی از آنان نقل کرده اند. این امر تا آنجا رایج بوده که یاقوت در معجم البلدان خود گوید که من همواره برای اسامی جغرافیایی سعی کرده ام به نسخه های اصلی دسترسی داشته باشم، چرا که ناسخان نسل بعد نسل اسامی یونانی و بالاخص اسامی جغرافیایی از آنان را دگرگون کرده اند.

یکی دیگر از مشکلات زبان عربی راه یافتن بعضی لغات و اصوات عجمی در آن بوده. خواننده متن بخط و زبان عربی گاه به اصواتی غیر عرب از این قبیل برمیخورد که تلفظ آنها با نگارش عربی برایش ثقیل بود، و لذا از این بابت است که روایت شده «انبری» یکی از شاگردان «الکندی»، که باید همان احمد بن طیب سرخسی باشد حروف هجاء جدید که بالغ بر چهل حرف می شد بجهت ضبط کلمات فارسی و سریانی و روسی و یونانی قدیم بزبان عربی وضع کرد، و این الفبای جدید حاجت او را برآورده کرده و آنچه از لغات عجمی میخواست با دقت کافی بدان می نوشت و میخواند. این خلدون نیز در مقدمه معروف خود متذکر این اشکال نقل بعربی گردیده است.

۷- مقابله متن خطی باستون دیگر (یا مقارنه، معارضه)

بهترین طریق، و بلکه تنها طریق برای اثبات صحت و اصالت یک نسخه خطی مقارنه و مطابقه دقیق آن با نسخه های دیگر همان متن می باشد و این شیوه پسندیده ایست که از قدیم الایام در نزد نویسندگان نسخه های خطی و خوانندگان آنها شایع و جاری بوده است. علمای بزرگ مسلمان در اعصار مختلف باین امر سیادت نموده و بویژه در باب منابع و مراجع دینی بهیچ وجه از آن کوتاهی نمی نمودند. بعبارت دیگر علمای دیانت مقابله و مطابقه ستون مربوط از باب اهمیت شرعی و فقهی آنها را از اهم وظایف خود شمرده و بزعم ایشان سابقه این امر باز می گشت بزمان حضرت رسول (ص) و اینکه گفته شده آن حضرت یکبار در طی سالهای عمر و یکبار دیگر نیز در آخرین سال حیاتش سوره هایی را که در ام الکتاب یا همان قرآن مجید آمده بود بایاری جبرئیل مقابله نمود. (کرمانی، کتاب برهان فی تشابه القرآن، بنقل از سیوطی در الاتقان، ص ۱۴۶).

از راههای این قبیل مقارنات علاوه بر برابر نهادن نسخه بانسخه، یکی هم خواندن نسخه در مجلس درس و بنظر مدرس رسانیدن آن و شیوه های دیگر از این قبیل بود. گرچه گاه در این بین مدرس بسلیقه خود مطالبی هم در لابلای نوشته می گنجانید، لکن اصل در اینگونه تصحیحات آن بوده که عین نسخه روایت گردد.

۸- اشتباهات راه یافته در نسخه‌ها که مربوط بموارد خاصی است.

از جمله موارد خاصی که اشتباهات موجود در نسخ را باعث می‌شوند بویژه دو مورد ترجمه و تاریخ است. علمای مسلمان بوفور اسر ترجمه را مدنظر داشته و ملاحظه کرده‌بودند که فی‌المثل در شعر ترجمه لغت به لغت وافی بمقصود نبوده و جابجائی لغات و مفاهیم نیز محتملاً باعث تغییر در معنی و امور مشابه آن می‌گردد. بنابراین شگل ترجمه از زبانی بزبانی نه تنها شامل حفظ زیبایی در نوشته‌ای و انتقال عین آن می‌گردد، بلکه حتی در مسائل علمی که پای زیبایی در میان نبود نیز این امر بهمین صعوبت رخ می‌نمود. پس لازم می‌آید که مترجم در هر دو زبان محل وثوق و اطمینان بوده و نیز برخوردار از شرایط عام و خاص دیگری باشد که ذکر همه آن موجب تطویل کلام می‌گردد. بهر حال آنچه اهتمام اصلی علمای مسلمان را تشکیل میداد همانا انتقال صحیح معارف از زبانی بزبان دیگر بود که در این بین یافتن واژه‌های نزدیک به مفهوم متن اصلی مورد ترجمه، در عین رعایت اصول زیبایی و حسن کلام در زبانی که ترجمه بدان انجام میشود اهم وظایف مترجمین را تشکیل میداد.

و اما در باب کتب مربوط به تاریخ آنچه میتوان گفت بالاخص اشاره بتواریخی است که منابع خود را بمقدار فراوان از مراجع غیر عرب اخذ کرده‌اند. حمزه اصفهانی، مورخ معروف، از قول ابومعشر بلخی (متوفی بسال ۲۷۳ ه. ق) گفته است: ابومعشر منجم گوید که در اکثریت تواریخ مکتوب اشتباه و فساد وارد شده است و این اغلاط از آنجا سرچشمه گرفته که بهنگام نقل تاریخ استی از اسم عالم و در باب زمان و طول ایام ایشان که خود وقتی از کتابی بکتاب دیگر و از زبانی بزبان دیگر انتقال یافته بتدریج نقصان و غلط در آن راه می‌یابد، نظیر اشتباهی که نزد یهود از باب شمارش سالهای میان آدم و نوح واقع شده، و یا نزد دیگران از آنچه مربوط بتاریخ انبیاء و اسم می‌گردد..... و نظیر تاریخ ملوک فارس و وقایع ایشان که گاه ابتدای پادشاهی آنان را ابتدای آفرینش نهاده‌اند تا آن زمان که از میان رفتند و در اینهمه خلط و فساد بوفور یافت گردد. (حمزه اصفهانی، تاریخ سنی الملوک والارض، ص ۹).

۹- اختلاف در قرآنت مربوط به نسخ

اختلاف حاصل از قرآنتهای متفاوت نسخه‌ها عموماً نتیجه تعدیلات و تصحیحاتی بوده که شخص مؤلف در طی حیات خود در نوشته بعمل آورده است. از دیگر عوامل ایسن اختلافات عادت مؤلفین به باقی گذاشتن سواد نسخه، و یا همینطور کم و زیاد کردن در متن اصلی بعد از فراغت از نگارش بوده. ابن حجر در کتاب خود اشاره میکند به نسخه‌ای از صحیح بخاری که زمانی دیده بوده و صفحاتی از آن مفقود و برخی صفحات نیز بحالت مسوده بوده که در نتیجه عناوینی در آنها ملاحظه می‌شده که ذیل آنان حدیثی نیامده بود و لذا باعث بر اختلاف با متن

اصلی بخاری در زمانهای بعد گردیده (فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، جزء اول، ص ۲۳ و بعد آن).

از دیگر عوامل اختلاف در قرائتهای نسخ عدم اتمام کتاب در زمان حیات مؤلف بشمار میآید که از آن جمله در حاشیه یکی از نسخه‌های «العقاقیر» بیرونی کاتبی این نکته را توضیح داده است. (رجوع شود، العقاقیر، ص ۲).

جزآن از اسباب اختلاف در نسخ خطی کوشش مصنف یا عالمی در تهیه نسخه یسا نسخه‌های جدید از تألیفی بوده است که بدو این اسکان را بدهد تا این نسخه‌های متعدد را در قالب نسخه‌ای بزعم او اصح بیاورد و از آنجا که غالباً معیار صحیحی برای شناختن اصح نسخ نمی‌شناخت لذا نوشته‌اش سواجه با اشکال می‌شد. بدین ترتیب است که گهگاه مشاهده میشود روایات مختلفی از یک کتاب یافت میشود که چه بسا باهم اختلاف کلی دارند.

در مقوله شعرو ادب این مسئله بمراتب مشکلتر می‌نمود، چرا که شعرا همواره در شعرشان تغییراتی وارد میکردند. چه بسا دیده شده اشعاری از شاعری رواج دارد ولیکن در همان حال در دیوانش یافت نمیشود، از باب مثال ابوالعلاء معری بیتی از شعر عبدی بن زید را در دیوانش روایت نموده است که در تمام نسخه‌های دیوان این شاعر اخیر، حتی نسخه بسیار نفیسی از دیوان او که در دارالعلم بغداد نگهداری میشود نشانی از آن یافت نمیشود. (معری رساله الغفران، ص ۱۰) و باز از اینجاست که یاقوت در کتاب معجم الادباء خود از شاعران وازین باب گله نموده است و گوید در بعضی دواوین اشعار زیادت و کم مشاهده میشود (یاقوت، الارشاد، جزء هفتم، ص ۱۷۳) اختلافات حاصله از این موارد در نسخ کم نیست. باز از باب مثال محمود شیرازی (متوفی ۶۴۵ هـ. ق) در شرح کتاب حکمت الاشراف سهروردی قرائتهای اختلاف دار این کتاب را ذکر کرده است که فراوان و غیر قابل شمارش است (شیرازی شرح حکمت الاشراف، ص ۲۰۵، ۲۱۴) و از همین باب است آنچه که خواجه نصیرطوسی در تعلقیه‌اش بر کتاب اشارات ابن سینا دوبار متذکر اختلاف قرائتهایی که در نسخ اشارات است گردیده.

یکی دیگر از عوامل اختلاف میان نسخه‌های خطی بازمانده از یک متن واحد تغییراتی است که اهل علم و کاتبان ادوار مختلف در چنین نوشته‌هایی وارد آورده‌اند. مثلاً یاقوت ذکر «ابن سیده» را در تحت نام «احمد بن علی» آورده است که مرجع او در این باب «حمیدی» است، لکن «ابن بشکوال» زیر اسم علی بن اسماعیل می‌آورد، و بالاخره «طبقات الاسم» از صاعد اندلسی یکبار او را تحت علی بن محمد و یکبار تحت علی بن اسماعیل ذکر میکند.

۱۰ - نقد حدیسی،

و آن چنیست که نویسندگانی در متن و حواشی کتاب دیگری نظر میکند و در آن تأمل می‌نماید و با توجه به آنچه هست و استنباط خود متن یا عبارات جدیدی استخراج می‌کند.

البته این قبیل امور همواره نیز در حد استخراج و درك لغتی و عبارتی باقی نمانده و گاه دامنه آن بمعالی هم کشیده میشود. نمونه شرح فخرالدین رازی بر اشارات ابن سینا مثال خوبی میتواند باشد از نقد حدسی که شرح آن بیاید. ابن سینا در برابر این نظریه که اجسام مرکب برآمده از شمار محدودی از ذرات و یا متقابلاً غیر محدود از ذرات است نظر اول را رد نموده و در بحث از نظر دوم قائل به وجود کثرت از آحاد میگردد که حجم ایشان فوق وحدت اساسی شیئی است. فخرالدین رازی ضمیر «ایشان» را راجع به کثرت دانسته و لذا چنین شرح کرده که بنابراین از نظر او اضافه بین احاد شیئی و غیر آن از جمیع جهات ممکن است. و حال آنکه بروایت خواجه - نصیرطوسی ضمیر «ایشان» باید به احاد برگردد که در اینصورت معنی عبارت بکلی دگرگون میشود (متن عربی گفته شیخ چنینست: کثرة من الاحاد التي يفوق حجمها الوحدة الاساسية.... و اسكنت الاضاهه بينها في جميع الجهات» که ضمیر «ها» در بینها بزعم فخر رازی باز میگردد به کثرة و بزعم طوسی به احاد - (طوسی، حل مشکلات اشارات، جزء دوم، ص ۱ چاپ استانبول) و باز بهمین قرار بمرور زمان خوانندگان و علما خود را در تصحیح حدسی متون و اصلاح اغلاط کاتبان یا مؤلفین ذیحق دانسته و از این راه خود مرتکب اغلاط فاحش گردیدند. چنانکه طاش کبری زاده وقتی نسخه ای از کتاب الاتقان سیوطی را ملاحظه کرد که در آن از جمله مفسرین قرآن از شخصی بنام الخرقی نام برده شده بود. چون نام این شخص را در مراجع نیافت احتمال داد که غلط کاتب بوده و لهذا آنرا بسلیقه خود به «الخوفی» تغییر داد. (طاش کبری زاده، مفتاح، جزء اول، ص ۴۳۸). از همینجاست که حاجی خلیفه بعلمای دیانت و ارباب علوم توصیه میکند که هنگام خواندن متون دیگر اگر تناقضی با افکار خود در آنها بنظرشان رسید در متن دست نبرند و احترام مؤلف نخستین را نگهدارند (کشف الظنون، فلوگل، جزء اول، ص ۸۹).

۱۱- اختصارات مؤلفین .

گاه میشود که مؤلف بجهت پرهیز از تکرار برخی اسامی و افعال بجای آنان علائم اختصاری بکار میبرد که بالطبع برای ادوار بعدی و خوانندگان آتی راه بردن بدانان تولید اشکال می نماید و این نیز بر مشکلات خود زبانها که ذکرش گذشت اضافه میشود. مثلاً در عربی علامت «ص» نشان وقف است و «س» نشان تشدید و امثال آن. البته این علائم شناخته شده تر از آنست که اشکال جدی ایجاد نماید. در کتب حدیث بویژه اختصارات از قبیل اسامی محدثین و قراء و غیر ایشان بوفور یافت میشود که خوشبختانه گهگاه کلید این اختصارات را هم داد: اند و در آنان بیشتر از حروف الفبای عرب استفاده شده.

ولیکن در دورانهای متأخرتر بکار گرفتن این اختصارات شیوع بیشتری یافته و لذا بهمان نسبت محتاج تعمق بیشتری گردیده که حتی گاه در تحت نظام خاصی هم درآمده. مثلاً در کتاب «شفاء» ابن سینا، چاپ ۱۳۰۳ هـ. تهران، این اختصارات آمده

مع = معال
 مع = معلول
 لامحه = لامحاله
 لایخ = لایخلوا
 کک = کذک
 المقص = المقصود
 ظ = ظاهر
 یق = یقول
 ح = حینئذ

یا مثلاً در کتاب خزانه الادب بغدادی حرف «س» مختصر «سیبویه» اختیار شده. اما باید گفت مع الاسف همواره این وضوح حاصل نیست. مثلاً دیده شده در برخی نسخه‌های دواوین در مقام نام شاعر «ط» آورده‌اند که احتمال می‌رود مخفف «خطیب تبریزی» شارح معلمات باشد (طاش کبری زاده، مفتاح، جزء اول، ص. ۱۰۰)

در رابطه با نجوم اختصارات از تشخیص و نظم بیشتری برخوردار است. از آن جمله «دامغانی» در مجموعه فلکیه خود دستگامی از اختصارات برقرار کرده که برخی از آن چنینست

ه = هرگز

طم = بطلموس

شا = ماشاء الله

۱۲- اشاره کردن به مراجع و منابعی که نوشته از آنان سود برده

اسروزه و در کتابهای جدید بواسطه رواج چاپ کتب و شیوع نسخه‌های مکرر و یکسان اسراجاع دادن بمراتب ساده‌تر از آنچه‌ی که بوده می‌نماید. ولیکن در عصری که نسخه‌های خطی رایج بوده این امر تنها از طریق آوردن و تکرار عین مورد استناد در نوشته و یا حداقل مختصر و فشرده آن اسکان پذیر بود. همین امر اخیر دلیلی می‌گردید بر اینکه حجم نوشته‌ها خود بخود افزونی گرفته و در مقابل بواسطه نسخه برداریهای مکرر و حذف برخی زوائد که از نظر کاتبان و نسخه برداران واضح بوده بتدریج مقدمات تقلیل نسخ فراهم آید. و باز از اینجاست که اشاره به نازک و قطور بودن نسخه و کتابی در گذشته‌ها ضروری می‌نمود. یا حتی قید کردن صفحات، و بیش از آن حجم و گنجایش هر صفحه و نظایر آن. از باب مثال در الفهرست ابن ندیم زمانیکه قید میکنند دیوان فلان شاعر این مقدار صفحات و بعد توضیح هر ورق را میدهد که فی‌المثل ورق آن سلیمانی و در نه ورق و بیست سطر است از این مقوله است (الفهرست. فلوگل، ص ۱۵۹). جوزجانی، یکی از شاگردان ابن سینا ذکر میکند که شیخ هرشب پنج جزء از کتابی

را می‌نوشت که هر جزء شش‌تایی برده ورق از اوراق معروف به ربیع فرعون‌نی بوده است. گاه اتفاق می‌افتاد که نویسنده‌ای به کتابهای دیگر نوشته خودش ارجاع میداد و دیگر عین آن مطالب را تکرار نمی‌کرد، و یا به سائل معروفی ارجاع میداد که در کتابهای دیگر یافت می‌شوند. مثلاً در نجوم به دستگاههای معروف زیج از قبیل «زیج بتانی» یا «زیج حبش» اشاره می‌کرد. مواقعی نیز مؤلف ارجاع کلی میداد. مثلاً رجوع شود بتاریخ فرس و غیر آن.

برخی نویسندگان که میخواهند به جزئی از کتاب خود و یا دیگری ارجاع دهند از برای آن فهرستی ترتیب میدادند. بطور مثال خطیب بغدادی برای کتاب تاریخ بغدادش فهرستی براساس حروف الفباء ترتیب داد که در اینطریق بسیاری از علما از او تبعیت نمودند. لکن همین بغدادی در سواردی خاص و بملاحظه سائل و اعتقادات دینی فهرست خود را نقض نموده است. فی‌المثل در ذکر اسامی برخلاف حروف الفبا نام محمد را مقدم بر دیگران آورده که این از نظر دینی توجیه پذیر است، ولیکن در جای دیگر و در ذکر رجال حدیث نیز از ذکر محمد بن اسحاق یسار که از علمای متأخر حدیث بوده آغاز می‌کند و بهمین ترتیب ادامه میدهد که از چنین مؤلفی دقیق عجیب می‌نماید. مشابه همین تقدسات را دیگر عالمانی که فهرست خود را مطابق حروف الفبایی تنظیم کرده‌اند اعمال نموده‌اند. مثلاً «صفدی» در کتاب معجم عظیم خود در باب سیره‌ها ابتدا را بانام سیره حضرت محمد (ص) بنا بر تبرک آن می‌نهد، و از آن پس ینام محمد بن محمد میرسد الی آخر. ابن حجر در کتابش «تهذیب التهذیب» که تقلیدی است از «زیری»، صاحب کتاب «تهذیب الکمال فی معرفة الرجال» و مأخوذ از این کتاب ابتدا بنا بر اسامی احمد یا محمد قبل از ذکر هر اسمی می‌نهد که ملاحظه می‌شود با همزه و سیم آغاز می‌شوند و ربطی بترتیب الفبایی ندارند. همینطور «دسیری» در کتاب «الحيوان» معرفی حیوانات را با «اسد» یا شیر شروع کرده که او سلطان حیوانات است.

ولیکن همواره هم اینطور نبوده که علمای مسلمان اشاره واضح و همراه با دقت به سوارد اخذ و مراجع خود نکرده باشند. «ابن ابی اصیبه» ذکر میکند که معلمش «یعقوب بن سقلاب» بواسطه دقت و امانتش در نقل از جالینوس فوق معاصر ینش قرار داشته و همواره می‌دهد: گاه بود که چیزی از کلام جالینوس را نقل می‌کرد و سپس میگفت: این چیزی است که جالینوس در فلان و فلان ورقه از فلان مقاله از فلان کتاب جالینوس موسوم به فلان. که نسخه اش نزد خودش بوده. آورده است، (ابن ابی اصیبه، جزء دوم، ص ۲۱۴ چاپ قاهره). همین شیوه محققانه ابن سقلاب تأثیر عمیق در ابی اصیبه نهاده و او بدقت و امانت در کارهایش نزد مؤلفین عرب مشهور است.

۱۳- علامت انتهای اخذ و اقتباس

در ستون قدیم زمانی که اقتباسی از کتاب دیگر انجام میگرفت علامت شروع اخذ تقریباً مشخص و زمانی که این نقل شفاهی بود نیز بهمین ترتیب. اما آنچه ایجاد اشکال میکرد علامت پایان نقل و اقتباس بود که غالباً نامفهوم و غیر مشخص می نمود. گاه می شد که علامت انتهی فقط از طریق عوض شدن سیاق لفظ معلوم میگردد، ولی این امر عمومیت نداشت و در اکثر موارد بعلت همسانی در متن و اقتباس این تشخیص با اشکال انجام میگرفت.

از کلمات و عباراتی که دلیل بر شروع اخذ و اقتباس شمرده می شد فی المثل: این است متن ... این است کلام ... این است الفاظ ... این است گفته ... یا: اینست آنچه گوید ... و متقابلاً از آنچه در پایان می آمده: تا اینجا بود گفته ... تا اینجا بوده عبارت ... این است پایان گفته ... پایان آنچه ذکر شده یا روایت شده ... پایان کلام ... و غیر آنان بوده است.

کلمه «انتهی» که در بعضی مواقع در انتهای نقل آمده است تعلق بدورانهای متأخرتر دارد. این حجر گوید که او همواره کلمه انتهی را برای نشان دادن پایان نقل قول آورده است (لسان، ابن حجر، جزء اول، ص ۴) و آنچه از آن پس آمده تعلق بخود او دارد. و همو در جای دیگر نوشته اش قید کرده که «عبارت» «من گویم» را بجای لفظ انتهی آورده است (ابن حجر، تهذیب، جزء اول ص ۵). لیکن مؤلفین از قرن نهم هجری به بعد نظیر «ابن تغری بردی» در «النجوم» یا مؤلفین اعصار متأخرتر چون «ابن عماد» (متوفی بسال ۱۰۹۰ ه.ق) طریق واحدی را که همان قید انتهی باشد در نوشته های خود سرعی داشته اند.

۱۴- مسئله هوامش*

نقش هوامش منتزع کردن متن بوده از بعضی لواحق اصلاحی و تکمیلی مربوط به متن، لواحق و اضافاتی که اکثراً مطالب را بصورت جامع و کامل در اختیار خواننده قرار میدادند. از اهمیت این هوامش اینکه دیده شده حتی بعد از رواج صنعت چاپ و تکثیر کتب باز نوشته ها از این هوامش بی نیاز نبوده اند.

در این مقام جا دارد متذکر تفاوت اساسی میان هوامش و حواشی گردیده و اضافه نمائیم که حواشی غالباً بر جانبین سفید متن نوشته می آمد و بعلت محدود بودن این قسمت حواشی نیز گاه بسیار محدود می نمودند، و حال آنکه در باب هوامش چنین محدودیتی وجود نداشته و مجال واسع و امکان بیشتری جهت قلمفرسائی مصنف یا مصحح و غیر ایشان فراهم میآورد. پس میتوان نتیجه گرفت که آمدن هوامش تنها وسیله برای ایراد اینگونه مطالب الحاقی

* هوامش، جمع هاشم، بمعنی زیر نویس و مشابه آن در مقابل حاشیه و حواشی بمعنی

آنچه در جانبین متن نویسند.

و در عین حال غالباً مفید بود.

و لیکن در عصر رواج نسخه‌های خطی باید گفت که جای هوامش خالی و در غالب موارد حواشی جای آنرا پر کرده‌اند و متقابلاً آنچه کسه لازم بوده در هوامش بیاید در خود متن آمده است. از باب مثال ملاحظه میشود «ابن اثیر» بجهت اینکه مبادا کاتبان در مورد آوردن هوامش کتاب او اغفال نمایند آنچه را که می‌بایست در این قسمت بیاورد از مصادر و غیر آن در متن نوشته آورده است (ابن اثیر، اسد الغابه، جزء اول ص ۵) و گاه دیده می‌شود این اضافات در متن با کلماتی چون تنبیه، یا فائده، یا تعلیق، یا بیان، یا حاشیه بیان و مشخص شده است که بالطبع باید گفت جای آنان در هوامش بوده است. در ادوار متأخرتر جای اصطلاحات فوق را عباراتی چون: چنین است ذکر آن.... یا این است آن مبحث شریف ... و غیر آن گرفته است.

۱۵- محتویات و فهرس

گاه ملاحظه شده است که مؤلف نسخه‌های قدیمی خلاصه‌ای از مباحث کتاب و فصول آنرا در مقدمه ذکر کرده است. لیکن آنچه مسلم است فهرس بمعنی امروزی آن جز بعد از رواج صنعت چاپ در دورانهای اخیر متداول نبوده است.

باز در قرون متأخرتر از آن درباره‌ای کتب چیزی شبیه بفهرست بنظر میرسد. مثلاً ذهبی اساسی و اعلاسی را که در کتاب «الثقات» ابن حبان آمده بود بصورت فهرست کرده آورده است. (بروکلمن ۱- ۲۷۳) یا همینطور نجم‌الدین بن فهد (متوفی سنه ۸۸۵ ه.ق) برای کتابهای مفصلة الاساسی زیر ترتیب فهرستی نموده است: حلیة الاولیاء از ابونعیم، ترتیب المدارک از عیاض، عیون الالباء از ابن ابی اصیبعه، طبقات الحنابلة از ابن رجب، طبقات الحفاظ، ذهبی و تکمله‌ای که بدان افزوده شده است. نامبرده در این فهرس اشاره به جزء و نیز طبقه یا طبقاتی که نام صاحب ترجمه در ذیل آنها آمده می‌نماید و در توجیه هدف خود از این کار گوید که منظور سهولت استعمال این کتب برای خواننده بوده است. «سخاوی» که همکار ابن فهد در این طریق بوده این فهرس را نافع‌تر و مستحسن‌تر از آنچه ابن فهد در زمینه تاریخ و ادب انجام داده میداند (سخاوی، ضوء، جزء ششم، چاپ قاهره، ص ۱۲۹). «شعرانی» صاحب طبقات (متوفی ۹۷۳ ه.ق) بهمین ترتیب فهرستی از مختصر شده کتاب «التذکره» از «سویدی» (متوفی سنه ۶۹۱ ه.ق) که برای خود نوشته بود ترتیب داد، و سخاوی هنگام نقل آن و در پایان اشاره میکند که این فهرست مشتمل بر نام و احوال نزدیک به چهارصد عالمی است که خود سخاوی از ایشان اطلاعاتی بدست داده است.